

## توابع نظام و مرگ توابع (2)

اعدام توابع، تراژدی مضاعف

[ ايرج مصداقي ]



در قسمت قبلی این مقاله به موضوع سوءقصد به جان پیام فضلی‌نژاد یکی از توابع نسل جدید نظام پرداختم. در این قسمت برای شناخت ماهیت و طینت ضدبشری نظام جمهوری اسلامی به تراژدی اعدام توابع در سیاه‌ترین سال‌های دهه‌ی ۶۰ می‌پردازم.

\*\*\*

در نظام شاهنشاهی تنها وحید ا فراخته (۱) به عنوان یک زندانی بریده و همکار ساواک اعدام شد . ساواک علیرغم میل باطنی اش چاره‌ای جز اعدام او نداشت چرا که به هنگام دستگیری، از وی به عنوان عامل اصلی ترور آمریکایی ها نام برده بود و به خاطر روابط دولت ایران و آمریکا امکان عفو و یا تخفیف مجازات وی نبود. در دوران شاه، زندانیان نادم و بریده از امکانات ویژه ای برخوردار می‌شدند و بسیاری از آن ها بعد از انجام مصاحبه های تلویزیونی علیرغم پرونده های سنگینی که داشتند آزاد شده و گاه به پست‌های بالای حکومتی نیز می‌رسیدند. کورش لاشایی، سیاوش پارسانژاد، پرویز نیکخواه، محمود جعفریان و ... تنها نمونه‌هایی از سیاست رژیم شاه بودند و البته تعدادی نیز همچون عباسعلی شهریاری‌نژاد، شاه مراد دلفانی، امیرحسین فطانت، احمدرضا کریمی و ... به مهره‌های ساواک برای نفوذ در جریان های سیاسی تبدیل شده و باعث دستگیری، شکنجه و مرگ بسیاری از انقلابیون و نیروهای مترقی ایرانی شدند.

بعد از سال ۵۴، ساواک هنگامی که برایش مسجل می شد یک زندانی حاضر است به مقابله با سازمان متبوع خود پردازد حتا بدون ارسال پرونده ی وی به دادگاه، موجبات آزادی اش را فراهم می کرد. برای مثال احمد احمد یکی از اعضای سابق مجاهدین که در سال ۵۵ در درگیری با نیروهای ساواک و شهربانی به سختی زخمی شده بود علیرغم پرونده ی سنگینی که داشت به خاطر برخورداری از شرایط ذکر شده به دستور ساواک از زندان آزاد شد . وی بعد از پیروزی انقلاب یکی از صاحب منصبان دادستانی بود و جنایت زیادی را مرتکب شد.

علی محمد بشارتی که در سال ۵۳ دستگیر شده بود در سال ۵۵ با گرفتن کد ویژه از ساواک، به منظور نفوذ در گروه های سیاسی آزاد شد. وی پس از انقلاب در تشکیل واحد اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران شرکت کرد. بشارتی در سال ۶۰ از عوامل تشکیل دهنده «گروه قنات» در جهرم بود. این گروه، زندانیان و فعالین سیاسی را ربوده و پس از شکنجه های وحشیانه به قتل رسانده و اجسادشان را در قنات های متروک شهر رها می کردند. بشارتی سال ها در پست هایی همچون وزیر کشور، قائم مقام وزیر خارجه و نماینده مجلس به رژیم خدمت کرد.

\*\*\*

در سال های اولیه دهه ی ۶۰ برخلاف دوران شاه، مرگ تنها سهم زندانیان مقاوم و مبارز نبود. لاجوردی شاخص سیر و سلوک خمینی در زندان ها و دادستان تام الاختیار او، به صراحت عنوان می کرد که افراد چنانچه همکاری کنند برای آن دنیای شان است و تخفیفی در مجازات این دنیای شان داده نخواهد شد!

دادستانی رژیم ابایی نداشت که این پیام را در جامعه نیز نهادینه کند. در میزگردی که در بهار ۶۲ در زندان اوین برگزار شد و در مطبوعات و تلویزیون نیز انعکاس یافت بالای سر شرکت کنندگان که غالباً در زمره ی کمک بازجویان و توابلن بودند پرده ای زده بودند که روی آن نوشته شده بود:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيَتْسَلِمُونَ الْمَصِيرَ

ای پیغمبر جهاد کن با کافران و منافقان و سخت گیر بر ایشان، جایگاه ایشانست دوزخ و چه زشت است آن جایگاه»

البته در عمل همیشه این گونه نبود و وجود یک روزنه ی کوچک گاه افراد را به انجام کثیف‌ترین کارها وامی‌داشت. در واقع بسیاری از کسانی که دست از مقاومت کشیده و به خدمت درآمده بودند نیز قربانی خوی ددمنشانه ی رژیم جمهوری اسلامی شدند.

سرنوشت این دسته افراد گاه دردناک تر از افراد «جوخه‌های تخلیه» در اردوگاه‌های مرگ هیتلری بود. آن‌ها چون افراد «جوخه‌ی تخلیه» مجبور بودند کربه‌ترین کارهای زندان را انجام دهند و گاه همچون آن‌ها از سایر زندانیان و دنیای خارج شدیداً جدا نگهداشته می شدند. چون هم ا سرار وحشتناکی را با خود داشتند و هم می توانستند در مجاورت زندانیان مقاوم تحت تأثیر قرار بگیرند.

اگر افراد «جوخه‌های تخلیه» مجبور به تخلیه‌ی اتاق‌های گاز، درآوردن طلای دندان‌ها، قیچی کردن موها و سپس سوزاندن اجساد در کوره‌ها یا گودال‌ها بودند، توابعین زندان به ویژه کسانی که در شعبه‌های بازجویی به همکاری مشغول بودند جدا از شرکت در بازجویی و شکنجه ی دوستان و گاه اقوام شان مجبور بودند در جوخه‌های اعدام شرکت کرده، دوستان و رفقایشان را به رگبار ببندند و یا تیر خلاص به مغز قربانیان بزنند و یا در حمل و نقل اجساد به پاسداران کمک کنند. این دسته توانان همچون اسلاف شان در اردوگاه‌های مرگ برای عقب انداختن نوبت کشته شدن خود از انجام هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کردند.

توابعان نظام جمهوری اسلامی علاوه بر وظایف افراد «جوخه‌های تخلیه» و «کاپوها» (۲) مجبور بودند در دستگیری و به دام انداختن قربانیان نیز همکاری کنند.

اگر افراد «جوخه‌ی تخلیه» با فریب، قربانیان را آماده رفتن به اتاق گاز می‌کردند، توابعان زندان در دستگیری و به بند کشیدن فعالان سیاسی و سپس اعزامشان به جوخه‌های مرگ مشارکت داشتند. با این حال بسیاری از آن‌ها برای همیشه از تسهيلاتی که «کاپوها» از آن برخوردار بودند، بهره‌مند نشدند.

بر اساس طینت و خوی ضدبشری جانیان، توابعانی که در حمله به خانه‌های تیمی و محل زندگی مبارزان و دستگیری آن‌ها از هیچ کوششی فروگذار نکردند نیز قربانی شقاوت شدند. بسیاری از کسانی که در گشت‌های دادستانی اوین شرکت کرده و بعضاً فرماندهی این گشت‌ها را به عهده داشتند نیز عاقبت پس از پایان مأموریت به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.

کم نبودند کسانی که در شعبه‌های بازجویی برای شکستن همراهان دیروزشان از هیچ تلاشی فروگذار نکردند، اما آن‌ها نیز به

همراه دوستان مبارزش ان مقابل جوخه ی آتش ایستادند تا عدالت جمهوری اسلامی خدشه دار نشود.  
بسیاری را می‌شناسم که در شکنجه و بازجویی و زدن تیرخلاص گاه از بازجویان نیز گوی سبقت می ربودند، اما عاقبت آن ها نیز به کام مرگ رفتند تا فردا نتوانند در مورد جنایات رژیم «شهادت» دهند.

درهم‌شکسته‌گانی که با به کارگیری تمامی توش و توان خود به کشیدن چارت و نمودار تشکیلاتی گروه‌های سیاسی مبادرت کرده و تلاش می‌کردند کسانی را که هنوز دستگیر و یا کشته نشده بودند به دام بیاندازند بعد از اتمام مأموریت به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.

به ندرت توایی را می‌توان نام برد که برخلاف دوران شاه پس از آزادی به جاه و مقامی در نظام دست یافته باشد. (۳)  
امیدوارم نوشته‌ی حاضر و توضیح سرنوشت فاجعه بار تعدادی از توابین، کسانی را که به هر دلیل از موضع ندامت و توبه به همکاری با رژیم می پردازند سر عقل بیاورد. (۴) چنانچه فرصتی برایشان هست به هر طریق که می توانند رشته‌ی ارتباط خود با نظام را بگسلند.

جا دارد این دسته افراد، سرنوشت حزب توده و سازمان فدائیان خلق اکثریت و برخورد جمهوری اسلامی با آن ها را آئینه‌ی عبرت خود بدانند. این رژیم تنها دولتی در جهان است که رهبران گروه های سیاسی هوادار و متحد خود را که هیچ اقدامی بر علیه آن انجام نداده بودند دستگیر، شکنجه و اعدام کرد. این جنایت پس از آن صورت گرفت که از همراهی این گروه‌ها در سرکوب نیروهای سیاسی و جلب حمایت کشورهای شرقی و کمونیستی برخوردار شد.

\*\*\*

توایی که سرگذشت تنی چند از آنان را در این مقاله می آورم هیچ‌گاه فکر نمی‌کردند وقتی که در زیر بار شکنجه کمر خم می‌کنند و می‌شکنند و به خدمت بازجویان در می‌آیند چه سرنوشت دردآوری در انتظارشان است و جانپان حاکم بر میهن مان آن‌ها را به چه لجنزاری رهنمون می‌کنند و دستشان را به چه جنایاتی آلوده می‌کنند.

مسئولان دادستانی انقلاب اسلامی برای آن که به آنان انگیزه‌ی لازم جهت همکاری را بدهند، به آن‌ها حکم اعدام تعلیقی داده و میان خوف و رجا نگاهشان می‌داشتند. و آن‌ها برای نجات جان خود از هیچ

کاری فرو گذار نمی کردند تا بلکه رحم و شفقت مسئولان نظام را نسبت به خود جلب کنند. سیاستی که کارساز نشد و تأثیری در دل سنگ و سیاه مقامات رژیم نکرد.

**ابوالقاسم اثنی عشری** فرزند علی اکبر، (۵) فعالیت سیاسی خود را قبل از سال ۵۰ آغاز کرد و در زندان شاه به مجاهدین پیوست. بعد از پیروزی انقلاب و آزادی از زندان، وی مسئول تبلیغات و انتشارات مجاهدین در آذربایجان بود. آخرین مسئولیت او رابط سیاسی استان خراسان بود که به دستگیری اش انجامید. وی در بهمن ۱۳۶۰ توسط کمیته انقلاب اسلامی دستگیر شد.



ابوالقاسم اثنی عشری

اثنی عشری بالاترین عضو مجاهدین بود که پس از دستگیری به همکاری گسترده با رژیم پرداخت. وی از جمله گرداننده ی میزگردی بود که در بهار ۶۲ در حسینیه اوین برگزار شد. در این میزگرد مسئولان دادستانی اوین توانایی چون فرهاد نیری، حمید مهدی شیرازی، شعبانعلی اردکانی، حسین شیخ الحکما، ولی الله صفوی، محسن منشی، هاله ناصر جنتی، زه را بخارایی و ... را که به شکنجه گری و بازجویی مشغول بودند در کنار زندانیان مقاومتی همچون **طاهر احمدزاده، عبدالکریم معزز، محمدرضا جمالو، کورش خاوریان، عباس صحرایی، اصغر ناظم، راضیه آیت الله زاده شیرازی، منیره رجوی و ... (۶)** قرار داده بودند

تا این گونه جلوه داده شود که حرف و سخن همه ی شرکت کنندگان یکسان است. این در حالی بود که افراد یاد شده بعد از تحمل شکنجه های غیرقابل تصور به منظور بازارگرمی مجبور به شرکت در این نمایشات شده بودند. شرط اجرای حکم اعدام بعضی از زندانیان همچون عباس صحرایی، کورش خاوریان و ... و راحت شدن از عذاب و شکنجه ی بیشتر شرکت در این مصاحبه ها و میزگردها بود. اثنی عشری در زمره ی کمک بازجوهای شعبه هفت اوین بود و شخصاً در بازجویی و شکنجه ی زندانیان شرکت می کرد. وی عاقبت در ۴ بهمن ۱۳۶۳ اعدام شد و در قطعه ی ۹۹ بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

**ه ادی جمالی**، فرزند اسدالله، اهل زنجان، دانشجوی پلی تکنیک، در بهار ۶۰ به عضویت سازمان مجاهدین درآمد. او پیشتر از مسئولان دانشجویی مجاهدین بود.

هادی جمالی در ۴ مهرماه ۶۰ دستگیر شد. در اطلاعیه دادستانی رژیم که از رادیو پخش شد اعلام گردید که وی در درگیری با نیروهای رژیم کشته شده است. در حالی که او زنده و در زیر شکنجه بود. همسرش قبل از او دستگیر شده بود. هادی جمالی قرار بود یکی از فرماندهان صحنه‌ی تظاهرات ۵ مهر باشد. او در زیر شکنجه شکست و به همکاری گسترده با بازجویان و شکنجه گران پرداخت. هادی جمالی از جمله گرداننده میزگردی بود که سپاه پاسداران در شهریور ۱۳۶۱ برگزار کرد.

علی توتونچی دانشجوی مکانیک دانشگاه علم و صنعت که از قضا وی نیز اهل زنجان بود و در سه آبان ۱۳۶۱ جاودانه شد برایم تعریف کرد که هادی را مسلح در ۲۰۹ اوین دیده بود. هادی جمالی شخصاً از وی بازجویی به عمل آورده بود. میزان اعتماد به وی به حدی بود که می‌توانست به بیرون از زندان تردد کند. گفته می‌شد یک بار که لاجوردی حکم اعدام را به آن‌ها ابلاغ کرده بود، هادی جمالی واکنش نشان داده و گفته بود مگر تو به سر امام سوگند نخوردی که ما را اعدام نخواهید کرد؟ لاجوردی در پاسخ به او خونسردانه گفته بود: «مگر شما به تنازع بقا اعتقاد ندارید؟»

همکاری گسترده هادی جمالی با رژیم جانش را نجات بلکه در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۶۴ به همراه سیف‌الله کاظمیان فرزند مختار، بازاری، زندانی زمان شاه و کاندیدای مورد حمایت مجاهدین در اولین دوره انتخابات مجلس شورای ملی و تعدادی دیگر به جوخه ی اعدام سپرده شد.



رضا کیوان زاد

**رضا کیوان زاد** فرزند ابوالقاسم با نام مستعار مقداد، شعبان ... فعالیت سیاسی خود را قبل از سال ۵۰ شروع کرد. او در سال ۵۴ دستگیر شد و پس از آزادی از زندان از مسئولان بخش حفاظت مجاهدین بود و سپس به بخش اجتماعی این سازمان پیوست.

وی در آذر سال ۶۰ دستگیر و به زیر شکنجه برده شد. در زیر شکنجه حاضر شد پاسداران را به سر قرار ببرد، اما از فرصتی استفاده کرده و اقدام به فرار کرد که با شلیک پاسداران دستش هدف قرار گرفت و از رفتن بازماند. او به همان شکل به زیر شکنجه برده شد و عاقبت شکست و اگر اشتباه نکنم آدرس یک رنگ فروشی در شرق تهران را داد که در حمله پاسداران تعدادی از مجاهدین کشته شدند.

در ابتدا، وی در حالی که دستش هنوز در گچ بود در شعبه هفت و شعبه‌های دیگر به همکاری می‌پرداخت. ارزیابی خودش این بود که نمی‌گذارند دستش خوب شود و او را به زودی اعدام خواهند کرد. اما

این گونه نشد و او سه سال و نیم دیگر زنده ماند . توأبینی که در شعبه کار می کردند از مواجهه ی او با همسرش در بهداری اوین می گفتند. همسرش در بهار ۶۱ به تازگی دستگیر و تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفته بود.

یکی دو شب مانده به عید ۶۱ او را به همراه حمید مهدی شیرازی، مسعود اکبری، ولی الله صفوی و محسن منشی از سالن یک آموزشگاه اوین بردند . تصور عمومی این بود که آن ها را برای اعدام می برند. خودشان هم چنین برداشتی داشتند، رنگ به چهره نداشتند. گویا صورت هایشان کوچک شده بود . کسی با آن ها خداحافظی نکرد. در آن میان تنها کسی که آرام ایستاده بود و خود را گم نکرده بود، رضا کیوانزاد بود . هماتاقی هایش با او که لبخند تلخی به لب داشت خداحافظی کردند.

آن ها را به سلولی در بخش ۲۲۵ اوین منتقل کردند تا از زندانیان مقاوم جدا باشند و تحت تأثیر آن ها قرار نگیرند. رضا کیوانزاد عاقبت در ۱۹ خرداد ۱۳۶۴ اعدام شد.



حسین شیخ الحکما

**حسین شیخ الحکما** فرزند لقمان هوادار سازمان مجاهدین بود. وی پس از اشغال سفارت آمریکا به هواداری فعال از این سازمان پرداخت ولی به واسطه ی خصوصیتی که داشت به سرعت در تشکیلات رشد کرد و به مسئولیت دانش آموزی مرکز و شرق تهران رسید. پس از سی خرداد وی فرماندهی تیم های نظامی دانش آموزی و سپس بخشی از تیم های نظامی تهران را به عهده گرفت. تا آنجا که می دانم وی خود در عملیاتی شرکت نداشت.

شیخ الحکما در خرداد سال ۶۱ دستگیر و بدون کوچکترین فشاری به خدمت بازجویان در آمد و تعدادی از اعضای تیم های عملیاتی مجاهدین را در خواب دستگیر و تحویل رژیم داد و خود در شکنجه و آزار و اذیت شان شرکت کرد.

وی در چند مصاحبه و میزگرد تلویزیونی شرکت کرد و برای زنده ماندن از انجام هیچ جنایتی فروگذار نکرد. او یکی از گردانندگان اصلی میزگرد بهار ۶۲ در حسینیه اوین بود. از آنجایی که تعدادی از شرکت کنندگان بعد از تحمل شکنجه های طاقت فرسا صرفاً حاضر شده بودند به ذکر عملیات های نظامی شان بپردازند، وی در جریان میزگرد یک به یک از آن ها می خواست به شرح عملیات شان بپردازند و سپس خود به تحلیل آن طبق دستور العمل های دادستانی می پرداخت. شیخ الحکما با وجود خدمات بسیاری که به دادستانی کرد در ۲۴ دیماه ۱۳۶۳ همراه با مهران اصدقی فرزند علی که متهم به

«شکنجه» و قتل پاسداران و ضربه زدن به شبکه تعقیب و مراقبت رژیم بود اعدام شد.



**قاسم عابدینی** فرزند حسن یکی از اعضای سازمان مجاهدین در پیش از انقلاب بود که تغییر ایدئولوژی داد و به بخش مارکسیستی و منشعب این سازمان پیوست. وی در جریان ترور سه آمریکایی در میدان وثوق تهران در سال ۵۵ راننده ماشین ترور بود اما دستگیر نشد. بعد از انقلاب به همکاری با سازمان پیکار ادامه داد و عاقبت به همراه همسرش مهری حیدرزاده دستگیر و هر دو به خدمت رژیم درآمدند. وی جزو ۵ عضو کمیته مرکزی اولیه پیکار پس از انقلاب بود. عابدینی برای زنده ماندن از انجام هیچ جنایتی فروگذار نکرد. وی مقالاتی در رابطه با حقانیت اسلام نوشت که هنوز انت [Ghasem\\_Abedini\\_Pezh.gif](#) شار نیافته است. به خاطر تجربه زیادی که او و امثال او داشتند خطوط اصلی سرکوب گروه های سیاسی توسط آنها داده می شد. وی عاقبت در تاریخ ۹ آبان ۱۳۶۳ به جوخه ی اعدام سپرده شد. اما همسرش که کاندیدای این سازمان از تهران بود حکم زندان گرفت و در سال ۶۵ پس از همکاری های گسترده با جنایتکاران از زندان آزاد شد. حجت جباریان یکی از زندانیان مقاوم دوران شاه و خمینی که در اردیبهشت ۶۰ در ارتباط با مجاهدین دستگیر شده بود در همین روز به همراه عابدینی اعدام شد.

**فتحعلی ق ناعت پیشه** فرزند بزرگ، معروف به علی «خیانت پیشه»، دانشجو و اهل جهرم بود. او پس از پیروزی انقلاب از بنیانگذاران انجمن های دانشجویی هوادار مجاهدین در دانشگاه ها و انجمن هواداران مجاهدین در جهرم بود. وی پس از دستگیری به خدمت رژیم درآمد و در شعبه بازجویی به همکاری با جنایتکاران پرداخت. او کمتر در ملاءعام ظاهر می شد و اسمی هم در مصاحبه ها و ... از او برده نمی شد اما از فعال ترین توابعان و همکاران شعبه های بازجویی بود. او در به اعدام دادن صمیمی ترین دوستانش نیز درنگ نکرد. علی محمد محجوب همشهری و یکی از دوستان صمیمی قناعت پیشه که توسط او شناسایی شد می گفت حاضر بودم صدبار به جای او اعدام شوم. این دو در پایه گذاری انجمن هواداران مجاهدین در جهرم با هم همکاری داشتند، بعدها در فعالیت های دانشجویی هم همراه و هم قدم شدند. علی محمد محجوب پرونده ی سبکی داشت و احتمال آزادی اش می رفت. روزی بازجو به وی گفت ما همه



مسائل تو را می دانیم و نیاز به گفتن تو نیست اما برای نشان دادن صداقت بایستی خودت بی کم و کاست فعالیت هایت را تشریح کنی و مواظب باشی چیزی را از قلم نیاندازی . علی در ابتدا تصور می کرد که بازجویی بلوف می زند و همچنان خ خود را هیچ کاره معرفی می کرد. بازجو به او فرصت داد که یک هفته ای فکر کند. این بار نیز علی همه چیز را تکذیب کرد . بازجویی گفت ۲۰۰ ضربه شلاق می زنی و روی ضربه ی ۲۰۰ خودم همه چیز را به تو خواهم گفت. علی بعد از تحمل ۲۰۰ ضربه کابل، دوستش علی قناعت پیشه را می بیند که از چیزی در مورد او فروگذار نکرده بود . علی می گفت اگر خودم می خواستم بنویسم به این کاملی نمی توانستم موضوعات را با جزئیات بنویسم . قناعت پیشه حتی مسائل خانوادگی وی را نیز عنوان کرده بود . علی از شدت غم و اندوه تا مدت ها از زیر پتو بیرون نمی آمد. فتحعلی قناعت پیشه در ۱۲ دیماه ۱۳۶۳ اعدام شد.

دو سال و نیم پیش از این تاریخ در روز ۲۸ تیرماه ۱۳۶۱ علی محمد محبوب همراه با اکبر مصباح، احمد هشت و چهار، جلال روحانی و سینا کارگر و ... اعدام شده بودند.



**سید ولی الله صفوی** فرزند سید مصطفی، پس از سی خرداد مدتی مسئول چ ند واحد نظامی بخش دانش آموزی مجاهدین در غرب تهران بود . وی در آذر ۱۳۶۰ توسط نیروهای بسیجی و پاسدار دستگیر و به زیر شکنجه های شدیدی برده شد که آثار آن روی پایش مشهود بود . ولی الله در زیر شکنجه ها درهم شکست و به خدمت بازجویان در آمد و به همکاری در شعبه های با زجوی، زدن تیر خلاص و شکنجه دوستان سابق اش پرداخت و در گشت های دادستانی برای دستگیری هواداران مجاهدین حضور یافت . وی در زندان به «ولی ۵۰۰» (یعنی عامل دستگیری ۵۰۰ نفر که البته مبالغه آمیز است ) معروف بود. در اسفند ۱۳۶۰ او را در پاگرد سالن یک آموزشگاه اوین در حالی دیدم که در پرتو آفتاب تکیه به دیوار زده و زانوی غم بغل گرفته بود و زیر لب یکی از سرودهای مجاهدین را زمزمه می کرد. مرا که دید سرش را از روی زانو بلند کرد چشمانش غرق در اشک بود. هنوز چهره ی زرد، چشمان سرخ و قطرات اشک روی صورت او از یادم نرفته است. ماه قبل او را در نیمه های شب دیده بودم که تلاش می کرد زندانی شکنجه شده ای را که برای فرار از زیر بار شکنجه های طاقت فرسا سیانور خورده بود همراه با محسن منشی به بهداری منتقل کند. ولی الله در ۲۸ مرداد ۱۳۶۴ به جوخه ی اعدام سپرده شد.

**احمد عطاءاللهی** فرزند تقی اهل خرم‌آباد مسئول چاپخانه سازمان اقلیت بود و پس از دستگیری در اسفند ماه ۶۰ در زیر شکنجه دوام نیاورد و به همکاری با بازجویان و شکنجه گران پرداخت . وی مأموران رژیم را به سر قرار یدالله گل مزده ( نظام)، احمد غلامیان لنگرودی (هادی)، محمد رضا بهکیش ( کاظم)، از رهبران اقلیت برده و موجب کشته شدن آن ها در ۲۴ و ۲۵ اسفند ۶۰ شد. وی مدت ها در شعبه‌های بازجویی به همکاری با بازجویان می پرداخت و عاقبت ۲۹ آذر ۱۳۶۳ به جوخه‌ی اعدام سپرده شد.



**محسن منشی** فرزند سرلشگر یا سرتیپ بازنشسته علی‌اصغر منشی بود . وی پس از پیروزی انقلاب ب به هواداری از مجاهدین روی آورد و در بخش دانش آموزشی شمال و شمال غرب تهران سازماندهی شد . پیش از دستگیری او پدر پیرش دستگیر و چند ماهی در اوین زندانی بود. وی یکی از زندانیانی بود که بدون کوچکترین فشاری به همکاری با رژیم پرداخت و از انجام هیچ جنایتی فروگذر نمی‌کرد. او فردی بود به غایت مسخ شده که به سادگی از تلاش خود برای زنده ماندن به هر قیمت می‌گفت.

خودش می گفت «من وحید افراخته دوم هستم و خدمات زیادی به نظام کرده ام اگر مرا اعدام کنند خیلی نامردی است .» وی در شکنجه، زدن تیر خلاص شرکت داشت و در گشت های داستانی حضور می یافت. یکی از دوستان صمیمی دوران تحصیل و فعالیت سیاسی او «احمد هشت و چهار» نام داشت که فعالیت هایش لو نرفته بود. شاید او تنها کسی بود که مورد لطف محسن قرار گرفت . محسن به او توصیه کرد که خودش به بازجویان نامه نوشته و به همه فعالیت‌هایش اعتراف کند وگرنه او این کار را خواهد کرد . احمد بعد از اعتراف شدیداً مورد شکنجه قرار گرفت و در تاریخ ۲۸ تیرماه ۱۳۶۱ اعدام شد. محسن هم سه سال بعد در ۲۲ اردیبهشت ۶۴ به اتهام محاربه با خدا و مفسد فی الارض به جوخه‌ی اعدام سپرده شد.

**وحید سریع القلم** فرزند حبیب الله دانشجوی کامپیوتر آمریکا و از رهبران کنفدراسیون (احیاء) بود که بعد از بازگشت به ایران به اتحادیه کمونیست‌ها پیوست . وی پس از دستگیری به خدمت بازجویان درآمد. و جدا از شرکت در بازجویی و شکنجه ی زندانیان ، طرح کامپیوتری کردن اسناد دادستانی را نیز اجرا کرد . ترجمه‌ی اولیه‌ی کتاب‌های دادستانی به زبان انگلیسی توسط او انجام می گرفت. او همچنین نقش مهمی در تهیه چارت و نمودار تشکیلاتی گروه های

چپ داشت. شنیده‌ام همسرش سهیلا (اگر اشتباه نکنم کدخدایان) از توابین بسیار فعال ۲۰۹ بود و حتا شیری را که بازجویان و شکنجه‌گران به او می‌دادند تا در اختیار کودکان شیرخواره قرار دهد وسیله‌ای برای آزار و اذیت مادرانشان می‌کرد. برادر وی فرید سریع‌القلم (احسان) هم جزو اعضای رهبری اتحادیه کمونیست‌ها بود که پس از دستگیری به خدمت رژیم درآمد با این حال اعدام شد. وحید سریع‌القلم با همه خدماتی که در اختیار دادستانی انقلاب گذاشت عاقبت در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۶۴ جزو آخرین سری توابینی بود که پس از حضور رازینی در سمت دادستان انقلاب اسلامی مرکز اعدام شد.

**سیف‌الله کاظمیان** فرزند مختار، بازاری، زندانی زمان شاه و کاندیدای مورد حمایت مجاهدین در اولین دوره مجلس شورای اسلامی در بهار ۶۱ دستگیر شد. وی در چندین مصاحبه و میزگرد تلویزیونی شرکت کرد. «ف-ک» یکی از رفقایم زندانیم که در دوران شاه نیز سابقه زندان داشت. تعریف می‌کرد هنگام سفر با اتوبوس به شمال در یک ایست بازرسی سیف‌الله با لباس سپاه پاسداران وارد اتوبوس شده و به بازرسی مسافران پرداخته خوشبختانه وی متوجه «ف-ک» نشده بود. سیف‌الله کاظمیان پس از آن که از یک مرخصی یکماهه به زندان بازگشت در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۶۴ به جوخه‌ی اعدام سپرده شد. دعاگو که هم اکنون امام جمعه شمیرانات و عضو شورای سیاست‌گذاری ائمه‌جمعه و شورای مرکزی روحانیت مبارز است با نام مستعار محمد جواد سلامتی بازجویی و شکنجه‌ی او را در شعبه‌ی ۱۲ اوپن به عهده داشت. وی در خاطراتش که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی انتشار یافته می‌نویسد: «من پرونده‌ی او را به طور ویژه خواستم، چون در جریان فعالیت‌های سیف‌الله کاظمیان بودم. خودم مراحل بازجویی، تکمیل پرونده و محاکمه‌ی او را انجام دادم.»



**حسین احمدی روحانی** معروف به «شیخ حسین» در سال ۱۳۲۰ در مشهد متولد شد. وی به گفته خودش هم‌مدرسه‌ای خامنه‌ای بود. پس از اخذ دیپلم به دانشگاه کشاورزی کرج رفت و در همان جا با حنیف نژاد بنیانگذار مجاهدین آشنا شد. وی جزء اولین کسانی بود که به مجاهدین پیوست و به مرکزیت این گروه راه یافت. روحانی مسئول عضوگیری مسعود رجوی بود و به هنگام ضربه ساواک به سازمان مجاهدین در سال ۵۰ در خارج از کشور به سر می‌برد و دستگیر نشد. وی در سال ۵۵ به بخش مارکسیستی این

سازمان پیوست و در سال ۵۷ همراه با منشعبین این سازمان، «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» را تاسیس کرد. روحانی پس از علیرضا سپاسی آشتیانی نفر دوم پیکار و ایدئولوگ این سازمان به شمار می‌رفت. روحانی در نیمه بهمن‌ماه ۶۰ دستگیر شد و به ه مکاری گسترده با بازجویان و شکنجه گران پرداخت. طرح مالک و مستاجر که از وی به عنوان یکی از بانیان و طراحان آن نام برده می‌شود باعث آوارگی و کشته و دستگیر شدن بسیاری از انقلابیون شد. روحانی در مصاحبه های تلویزیونی شرکت کرد و در زندان نیز ضمن ایراد سخنرانی های متعدد در راستای اهداف دادستانی کلاس‌های آموزشی مختلفی را برگزار کرد. کتاب سازمان مجاهدین خلق ایران یکی از نوشته های اوست که در سال ۶۲ در زندان اوین به رشته تحریر در آمد و توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سال ۸۴ انتشار یافت. روحانی به همراه عابدینی در آذرماه ۶۳ اعدام شد. پیش از آن علیرضا سپاسی آشتیانی در زمستان سال ۶۰ در زیر شکنجه جان داده بود و در آبان ۱۳۶۱، مسعود جیگاره ای، منیژه هدایی، فریدون اعظمی و ... اعدام شده بودند.

**محمد مزیدی**، روحانی و اهل علی آباد کتول در استان مازندران بود. پیش از انقلاب به زندان افتاد و با مجاهدین آشنا شد. مزیدی پس از پیروزی انقلاب در اولین دوره انتخابات مجلس شورای ملی کاندیدای مجاهدین از علی آباد کتول بود. وی در پاییز ۶۰ دستگیر شد و به سرعت به خدمت دادستانی انقلاب در آمد و در شعبه هفت به بازجویی و شکنجه زندانیان پرداخت. وی نه تنها خود در جوخه های اعدام شرکت می کرد بلکه برای نوجوانان موعظه می کرد که در جوخه‌ی اعدام شرکت کرده و حکم حاکم شرع و اسلام در مورد مجاریان و مفسدان را اجرا کنند. از آنجایی که وی فعالیت چندانی در ارتباط با هواداری از مجاهدین انجام نداده بود و پس از سری خرداد ۶۰ نیز اساساً فعالیتی نکرده بود، انتظار داشت بعد از نشان دادن صداقت خود در همکاری با رژیم و مشارکت در شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی به سرعت از زندان آزاد شود. مزیدی در جریان مصاحبه‌ی حسین روحانی در حسینیه اوین در فروردین ۱۳۶۱ با حسرت در حالی که به پیشانی‌اش می‌زد می‌گفت: «من پفیوز، من ... اگر دنبال این‌ها نرفته بودم، الان یا فرماندار بودم یا استاندار». او لحظه‌ای هم به مرگ نمی‌آیدشید. با این حال در اردیبهشت ۶۱ وی به شمال برده شد و برای ایجاد رعب و وحشت در منطقه همراه با یک زناکار اعدام شد. اعدام او ولوله‌ای در میان توابان اوین انداخت اما درس عبرتی برای آنان نشد و به زودی به فراموشی سپرده شد.

البته توأبینی هم مثل **مهران سلطانی** فرزند محمد کرم و **مهرداد خسروانی** فرزند نورالله هم بودند که پس از انجام مصاحبه در جمع زندانیان قزلحصار به اوین منتقل شدند و به ترتیب در ۱۵ تیر ۱۳۶۳ و ۵ مرداد ۱۳۶۳ اعدام شدند. مهرداد خسروانی با آن که سن کمی داشت همراه با بهزاد نظامی یکی از توأبان جنایتکار زندان که عاقبت در سال ۸۵ به بیماری مهلک و دردناکی دچار شد و فوت کرد به دستور لاجوردی جنایات زیادی را علیه زندانیان در زندان قزلحصار در سال ۶۰ مرتکب شده بود. وی پیشتر یک بار هم در اوین مصاحبه کرده بود. با این حال همکاری با رژیم مانع از اعدامش نشد.

درنده‌خویی رژیم تنها کسانی را که روزی با رژیم از سر جنگ برخاسته بودند شامل نمی‌شد. کسانی که رژیم به نوعی وامدارشان بود نیز قربانی بی‌رحمی رژیم شدند.



**ارتشید حسین فردوست** متولد ۱۲۹۶ از دوستان دوران کودکی و نزدیکان شاه بود. او که دوره‌های جاسوسی و ضد جاسوسی را در انگلستان دیده بود، متجاوز از دو دهه مشاغل مهمی چون سرپرستی دفتر اطلاعات ویژه شاه، قائم مقام ساواک و ریاست سازمان بازرسی کل کشور را به عهده داشت. فردوست نقش تعیین‌کننده‌ای در صدور اعلامیه بی‌طرفی ارتش شاهنشاهی در صبح ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، که منجر به پیروزی نهایی انقلاب شد، داشت. وی پس از پیروزی انقلاب در راه اندازی دستگاه اطلاعاتی و کمک به ایجاد ساختار امنیتی برای حاکمان جدید، خدمات مهم و حساسی را در اختیار رژیم قرار داد. با این حال پس از آن که تاریخ مصرفش

تمام شد توسط نیروهای رژیم دستگیر و از صحنه حذف شد. فردوست سال‌ها پس از انتشار همکاری‌اش با رژیم در تلویزیون ظاهر شد. دستگاه اطلاعاتی رژیم مدت کوتاهی پس از پخش گفتگوهای تلویزیونی وی در سال ۶۵، با صدور اطلاعیه‌ای در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ خبر از مرگ وی بر اثر سکته قلبی در زندان داد. مقامات امنیتی رژیم هیچ‌گاه از تاریخ، محل و نحوه‌ی دستگیری او سخنی به عمل نیاوردند.

**دکتر مظفر بقائی کرمانی** متولد ۱۲۹۰ در کرمان بود. وی با آن که از بنیانگذاران جبهه ی ملی بود از سال ۱۳۳۱ شروع به مخالفت با دکتر مصدق کرد و تا کودتای ۲۸ مرداد از سرسخت ترین مخالفان او بود. در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد نیروهای مظفر بقایی از افرادی بودند که به خانه مصدق حمله بردند . او در تیرماه ۵۸ به مدت کوتاهی دستگیر شد.

بقایی در سال ۵۸ در یک سخنرانی (در محل دفتر حزب زحمتکشان) که به عنوان وصیت نامه سیاسی او معروف است در رابطه با قانون اساسی مطالبی مطرح کرد که با توجه به عضویت حسن آیت (که از او به عنوان «سکرتر نر» مظفر بقایی یاد می شد) در هیئت رئیسه مجلس خبرگان قانون اساسی اهمیت بی سزا در تاریخ سیاسی ایران پیدا کرد . حسن آیت به نمایندگی از تفکرات بقایی یکی از پیگیران پیشنهاد و تصویب اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی بود . لازم به ذکر است که حزب زحمتکشان بقایی ۴۰ صفحه اصلاحیه برای پیش نویس قانون اساسی تهیه دیده بود که بخش اعظم آن در قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان لحاظ شد . با این حال مظفر بقایی در پاییز ۶۶ دستگیر و بلافاصله در آبان ۶۶ خبر مرگ او در زندان انتشار یافت. مرگی که بیش از هر چیز رد پای رژیم در آن دیده می شد. مقامات اطلاعاتی و قضایی رژیم علت مرگ وی را ابتلا به بیماری سیفلیس اعلام کردند.

همچنین بودند توابین جنایتکاری همچون ناصر یاراحمدی عضو سازمان راه کارگر، شعبانعلی اردکانی، مسعود اکبری، حمید مهدی شیرازی از اعضای مجاهدین، حسن گسگری هوادار اقلیت، مهدی پرتوی مسئول بخش نظامی و مخفی حزب توده و ... که علیرغم خیانت های بیشماری که مرتکب شدند و مسئولیت مستقیمی که در دستگیری، شکنجه و آزار و اذیت زندانیان داشتند جان سالم به در برده و از زندان آزاد شدند.

بسیاری از توابینی که در زندان های جمهوری اسلامی مرتکب جنایات بی شماری شدند پس از آزادی از زندان زندگی رقت باری داشتند.

افراد یاد شده در بالا تنها توابینی نیستند که پس از همکاری به جوخه ی اعدام سپرده شدند، به این لیست می توان اسامی زیادی را اضافه کرد. مطمئناً کسی نمی تواند احساس آن ها را هنگامی که در مقابل جوخه ی اعدام قرار گرفتند، بیان کند . همگی آن ها وقتی که آزادانه می توانستند انتخاب کنند حرکت در مسیر مردم و تلاش برای احقاق حقوق آنان را برگزیده بودند . متأسفانه در ۲۸ سال گذشته غالباً زشتی و پلیدی اعمال این گونه افراد مورد توجه قرار گرفته

است در حالی که در همان دوران افراد و جریان‌هایی همچون رهبران سازمان فدائیان خلق اکثریت و حزب توده آگاهانه و از روی اختیار در خدمت جمهوری اسلامی و اهداف آن قرار گرفته بودند و بعضاً با جانپان حاکم بر کشورمان همکاری می‌کردند و هنگام دستگیری، شکنجه، اعدام و نمایش شو‌های تلویزیونی ابراز خوشحالی کرده و موفقیت دشمنان مردم را جشن گرفته و اقدام به ارسال تبریک به مقامات نظام می‌کردند.

ایرج مصداقی

۷ اسفند ۱۳۸۸

[www.Irajmesdaghi.com](http://www.Irajmesdaghi.com)

[irajmesdaghi@yahoo.com](mailto:irajmesdaghi@yahoo.com)

پانویس

۱- وحید افراخته یکی از مسئولان بخش مارکسیستی مجاهدین و یکی از عوامل به قتل رساندن مجید شریف واقفی و مجروح کردن صمدیه لباف دو عضو مؤثر این سازمان بود . وی پس از دستگیری در مرداد ۵۴ به همکاری گسترده با ساواک پرداخت و ضمن لو دادن مبارزان و مجاهدان زیادی خود در بازجویی و شکنجه ی آنان به امید زنده ماندن شرکت کرد . اقدامات او ضربات سهمگین و جبران ناپذیری را به مجاهدین و جنبش انقلابی وارد کرد . اما در بهمن ۵۴ وی به همراه مرتضی صمدیه لباف، ساسان صمیمی، عبدالرضا منیری جاوید، مرتضی لبافی نژاد، طاهر رحیمی، سیدمحسن خاموشی، منیژه اشرف زاده کرمانی، مقابل جوخه‌ی اعدام ایستاد.

۲- کاپو» که ریشه‌ی ایتالیایی دارد به زندانیانی اطلاق می‌شد که در اردوگاه‌های کار اجباری از سوی نیروهای اس‌اس انتخاب می‌شدند تا بر کار اجباری زندانیان نظارت کنند. آن‌ها در قبال خدماتی که به اس‌اس‌ها می‌کردند از تسهیلات و مزایای ویژه ای (از جمله موادخوراکی، سیگار، الکل و ...) بهره‌مند می‌شدند. از طریق این مزایا «کاپوها» شانس بیشتری برای زنده ماندن داشتند . کاپوها گاه از بیرحمی و شقاوت بیشتری نسبت به نیروهای اس‌اس برخوردار بودند.

۳- عبدالله شهبازی یکی از نادر نوایانی است که در نظام جمهوری اسلامی به موقعیتی دست بالا رسید. اما او نیز نایبستی به موقعیت خود خیلی امیدوار باشد . هرگاه که منافع شان اقتضا کنند او را از نیز سر راه برخواهند داشت.

وی که متولد ۱۳۳۴ است از اعضای حزب توده بود که پس از دستگیری محمد پورهرمان مسئولیت انتشارات این حزب را به عهده گرفت. وی پس از دستگیری اعضای این حزب به خدمت رژیم در آمد و بعدها به عنوان یکی از محققان رژیم با راه اندازی موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی وزارت اطلاعات خدمات زیادی در اختیار دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم گذاشت . وی همچنین سال‌ها با مأموران اطلاعاتی، امنیتی و حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران حشر و نشر داشت و مسئولیت آموزش نیروهای امنیتی را به عهده داشت.

۴- سرنوشت دردناک آرش رحمانی پور و علی‌رضا محمدزمانی را بایستی مد نظر قرار داد. این دو پس از تحمل شکنجه و آزار و اذیت خود و خانواده شان فریب وعده و وعیدهای بازجویان را خورده و به امید عفو و تخفیف مجازات طبق سناریوی از قبل تهیه شده که نمایش اش را چند بار در حضور دادستان تمرین کرده بودند به انجام اعمالی اقرار کردند که روحشان هم از آن خیر نداشت و بر اساس همان به اعدام محکوم شده و جان خود را از دست دادند.

۵- اطلاعات مربوط به نام پدر و تاریخ دقیق اعدام افراد یاد شده را از روی سایت بهشت زهرا برداشتم. متأسفانه مسئولان امر پی به اشتباه خود برده و فایل مربوطه را از روی سایت برداشتند.

۶- در بخش بعدی این مقاله به معرفی افراد شرکت کننده در میزگرد و سرنوشت آنان اشاره می‌کنم.